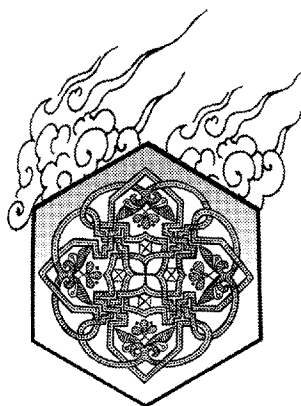


حج در آینه ادب فارسی



درگاه رحمت



در ورود به مدینه طیبه

محمدحسین شهریار

سلام ای شهر شاهنشاه اسلام
سلام ای پایه عرش الهی
سلام ای کاخ سلطان نبوت
حریم بارگاه کبریایی
سلام ای عرشه قنديل رحمان
ملایک محو روحانیت تو
چه جانی را گرفتستی در آغوش؟
که دارد از ملایک پاسانها
چه روحانیتی در وی دمیده
به هر در آیت غفران نوشته است
شهبستانها عبادتگاه ارواح
چه نخلی! سدره و طوباست گویی
که چندان بوسه در پای نبی داد

سلام ای سرزمین وحی و الهام
سلام ای پایتخت پادشاهی
سلام ای کان الماس فتوت
سلام ای سردر کاخ خدایی
سلام ای مشرق مشکاة ایمان
چه روحی خفته در آنیت تو
خبرداری که با این شوق مدهوش
در اینجا خفته آن آرام جانها
چه روحی قدسی اینجا آرمیده
تو گویی غُرفه‌ها مهد فرشته است
در و پیکر همه آیات والواح
چه شهری! جنت المأواست گویی
چه خاکِی و چه اقبالی خُدا داد

نشان پای پیغمبر به خاکش
 مشام جان گن اینجا جلد و چالاک
 تو گویی غرفه‌ها مهد فرشته است
 در و پیکر همه آیات و الواح
 چه شهری! جنت الماوست گویی
 چه خاکی و چه اقبالی خدا داد
 نشان پای پیغمبر به خاکش
 مشام جان کن اینجا جلد و چالاک
 به هر طاق از ملایک آشیانه‌است
 افق را یاد عهد وحی و تنزیل
 تو گویی در فضا آیات قرآن
 به مرغان سپیدی مانند اوراق
 صفا آکنده این آفاق و انفس
 به چشمان چشمه‌ها بینی درخشان
 چه بخشش‌ها که بارد با خجلها
 به موجی بیکران ایمان زند برق
 بیان ما رسای این صفت نیست
 چه گویی در مقام بهت و حیرت
 در اینجا عقل محو و عشق مات است
 به روی این زمین‌ها راه رفتند
 سلام ای مهد انس و آشنایی
 تو دیدی رحمة للعالمین را
 نگین خاتمیت قطب الاقطاب
 علی را دیدی و اسباط و اوتاد
 چه ریحان‌های روحانی که دیدی
 به حرف آی ای حریف سرگذشتی

ثریا سُرْمه‌ای از خاک پاکش
 شمیم خُلق پیغمبر گن ادراک
 به هر در آیت غفران نوشته است
 شـبستان‌ها عبادتگاه ارواح
 چه نخلی! سدره و طوباست گویی
 که چندین بوسه در پای نبی داد
 ثریا سُرْمه سای از خاک پایش
 شمش خلق پیغمبر کن ادراک
 همانا غرفه‌های آسمانه‌است
 هنوزش انعکاس بانگ جبریل
 پراکنده است و چون پروانه پَران
 که از قرآن برافشانند در افق
 نسیمش چون مسیحا در تنفس
 سرشگ شوق و خجلت پرتو افشان
 چه آرامش که می‌بخشد به دل‌ها
 به دریایی ز رحمت می‌شوی غرق
 به قاموس بشر اینجا لغت نیست
 که هر دم می‌درخشد برق غیرت
 که اینجا سرزمین معجزات است
 به جان عرشی، به تن درخاک خفتند
 سلام ای آشیان روشنایی
 شنیدی بانگ جبریل امین را
 به دورش حلقه‌های خیل اصحاب
 اباذر دیدی و سلمان و مقداد
 چه گوهرهای رحمانی ربّانی که دیدی
 چه رؤیاها که دیدستی بهشتی



حدیث از جان و جانان کن ببینم
 تو را شاید که با این لعل خاموش
 سخن اینجا و رای حد قال است
 سکوت عشق را اینجا بیانی است

سخن از روح و ریحان کن ببینم
 سخن گویی از آن سرچشمه نوش
 که روی این سخن با اهل حال است
 که پهنای فلک با وی دهانی است

درگاه رحمت

ابوالقاسم حافظ قرآن

ای آن که تو را نیست به کس هیچ نیاز
 جز درگه تو نیست مرا جایگهی
 با دست تهی به درگهت آمده‌ام
 با این همه تقصیر و گناه بسیار
 رویم سیه و بار گناهان بر دوش
 امید به رحمت تو دارم یا رب

ای دست نیاز همه سوی تو دراز
 هر جا روم آخر به درت آیم باز
 با قلب شکسته‌ای پر از سوز و گداز
 رو سوی تو کرده‌ام تو ای بنده نواز
 شرمنده و نادم از اعمال مجاز
 آیا شود از کرم در رحمت باز

به یاد لحظه‌های وصال

سید محمد شفیع

خوشا آوای صحرای سپیده
 خوشا پرواز در مهتاب احرام
 خوشا گل واژه لبیک، لبیک
 خوشا ذکر و دعای عشق‌بازان
 خوشا لبخند خال روی کعبه
 خوشا سعی و خوشا اخلاص مسعی
 خوشا دیدار او در کوی عرفان
 خوشا یاد و خوشا دیدار مهدی
 خوشا اندر رکاب او دویدن
 خوشا شور و شعور ناب مشعر

خوشا امواج دریای سپیده
 خوشا حلّ معمای سپیده
 خوشا نجوای و آوای سپیده
 به دور شمع بینای سپیده
 خوشا آب گوارای سپیده
 صفای روح افزای سپیده
 خوشا آن سوی معنای سپیده
 خمار از جام صهبای سپیده
 به سر، بی‌منت پای سپیده
 وقوف عشق صحرای سپیده



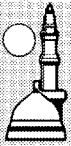
خوشا رمی و خوشا ذبح هوسها
خوشا بیتوته اندر کوی معشوق
خوشا در امتحانها شاد بودن

خوشا تقصیر سرهای سپیده
خوشا معراج غوغای سپیده
خوشا پیروزی نای سپیده

عرفان حج

حج به گیتی انقلابی اکبر است
در دو چشم حج بخوان با صد زبان
ظاهر حج را کمی دشوار بین
هر یک از کردار آن را دان کتاب
دیده بگشا حاجی نیکو مرام
حج به گیتی، بهر او سر باختن
از دیار غیر، بنمودن گذر
با دل و جان نعره یا هو زدن
پاک باید سینه از حب متاع
حج فروغ آستی با آشناست
حج اساس پاکجانی‌های دل
حج فروغ سوز و اخلاص عمل^۱
حج حیات خویش را انگیختن
نقی غیر، از عرصه و ملک درون
جان حج، جز این نماز پاک نیست
بین چه می‌خوانی چگونه با زبان
حج مصفا می‌کند اعمال را
حج بود سرزنده با اصل ولا
جان حج، عشق امام اکبر است
پس مهیا شو به دیدار ولی
آنکه هر دم ناظر احوال ماست

بهر عاشق امتحانی دیگراست
امتحان در امتحان در امتحان
باطن آن را پر از اسرار بین
هر کتاب آن هزاران آفتاب
در کجا بهر چه می‌داری تو گام؟
خویش را با میل او پرداختن
جانب معشوق جان، کردن سفر
نغمه هو، هو به عشق او زدن
از من و مایی در این وادی، وداع
هم صدایی با امام ما سواست
آنچه غیر اوست را یکجا بهل
جان رها از بند هر غش و دغل
سوی او با جان و تن بگریختن
رونق «إِنَّا إِلَیْهِ رَاجِعُونَ»
جسم بی‌جان، زنده در افلاک نیست
در نماز خویش ای عبد گران
می‌کند تطهیر، جان و مال را
همراهی با حاضر غایب نما
بی ولای او حج ما ابتر است
آن که هر سو حاضر است و منجلی
وانکه روح معنی اعمال ما است



آبروی کعبه

به بارگاه نگاهت بهار می بینم
به بال عشق تو بتوان، بر اوجها پر زد
نوا ی نای دل کعبه، جز ولای تو نیست
جمال کعبه، ز خال تو آبرومند است
چوسعی بی تو یکی بسته ای است دور از مغز
محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین
مقام و حجر و حَجْر، ناودان و زمزم مهر
به عشق روی تو بوسند حاجیان عرفات
بدور شمع گرانت، وقوف و بیتوته است
رخ تو چشمه خورشید و دیده ام خفاش
تو آفتاب گران سنگ عرصه امید
رخ کریم تو از کعبه می دمد فردای
بتاب شمس پس ابر غیبت، ای موعود

بهار رابه درت جان نثار می بینم
فلک به نام تو اندر مدار می بینم
طواف کوی تورا افتخار می بینم
وگر نه سنگ و گل بی عیار می بینم
نماز بی تو بسی شرمسار می بینم
ز چهر پاک تو مهدی نگار می بینم
چو مستجار، درت، خاکسار می بینم
تورا فروغ سماوات یار می بینم
به سوی خصم تو رمی جمار می بینم
ز گرد و خاک معاصی است تار می بینم
جهان، به راه تو چشم انتظار می بینم
ازین سرای گل روزگار می بینم
زمانه درکف قوم شرار می بینم



○ پیاوشتها:

۱. عن علی رضی الله عنه قال: علیک بالاخلاص فانه سبب قبول الاعمال (مجموعه ورام، ج ۲، ص ۸۶، و قال (ایضاً) من لم یصحب الاخلاص عمله لم یقبل (غرر الحکم).